

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۴۲

تاریخ: سه‌شنبه ۱۴۰۲/۱۰/۰۵

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

۵- مشتق

۵-۸- اقوال در مسئله و اسناد آن‌ها

۵-۸-۲- اسناد

۵-۸-۲-۱- اسناد قول اخصی:

بحث ما به این‌جا رسید که جناب آقای آخوند سه (یا دو یا یک) دلیل می‌آورند که مشتق برای خصوص متلبس به مبدأ است و می‌دانید با سیری که تا به حال داشتیم، چه‌قدر این نظر دارای اثر می‌باشد؛ یعنی اگر در شریعت مطهر، حکمی روی یک ذاتی رفت با یک وصف اشتقاقی، تا وقتی این وصف هست، این احکام پیاده می‌شود؛ اما اگر وصف رفت و مبدأ از او منقضی شد، دیگر اطلاق مشتق مجاز خواهد بود. توجه داشته باشید که آقای آخوند مجازی بودن این استعمال را قبول دارد؛ ولی حقیقت نیست. در مثالی که بارها از ما شنیدید، اگر ساختمانی مسجد بود و به دلایلی خراب شده و جزئی از خیابان شد، این دیگر مسجد نیست و در نتیجه احکام مسجد بر آن پیاده نمی‌شود. ایشان به تبادل تمسک کرد؛ دوم به صحت سلب از منقضی‌عنه‌المبدأ و سوم فرمود که اگر اعمی بشود سر از تناقض در می‌آورد. مثلاً همین مکانی که پارک شده، اگر اعمی بشویم باید از سویی بگوییم این مکان پارک است و مسجد نیست و از سوی دیگر بگوییم حقیقتاً مسجد است. اگر اعمی شدیم معنایش این است که ولو از او مبدأ منقضی شده است، ولی الان که در حال نسبت دادن هستی، حقیقتاً آن عنوان هست؛ چون قبلاً بوده؛ ولو الان منقضی شده. می‌توانیم بگوییم «هنا مسجد»، «هنا لیس بمسجد». یا مثلاً شخصی که قبلاً عادل

بود و الان فاسق شده، باید بگوییم این آدم الان فاسق است و الان حقیقتاً عادل است به اعتبار اعمی شدن. در گذشته عادل بوده. یعنی یک دستگاهی درست می‌شود صدق اوصاف متضاد. این هم بیان سوم ایشان بود.

امروز من عنوان درس را دفاع آقای آخوند از این ادعاهایش گذاشته‌ام؛ چون این ادعاها مورد هجمه واقع شده و باید ببینیم این هجمه‌ها جواب دارد یا ندارد. این بحث امروز بحث عامی است؛ یعنی اشکالی که مستشکل می‌کند، اشکال عامی است و خیلی از جاها وارد می‌شود و جوابی هم که مرحوم آخوند می‌دهند جواب عامی است. پس خوب دقت کنید.

یک مستشکلی به آقای آخوند می‌گوید شما فرمودید که اگر اعمی بشویم سر از تضاد در می‌آوریم و اگر اخصی بشویم با این مشکل مواجه نمی‌شویم؛ به این ترتیب که می‌گوییم «کان عادلاً و لم یکن الآن بعادل» یا «کان مسجداً و لم یکن الآن مسجداً بل یكون شارعاً». سپس مستشکل می‌گوید این تضاد به خاطر وضع مشتق برای خصوص متلبس نیست. به عبارت کفایه، این تضاد به خاطر این نیست که در مشتق شرط است که آن را در خصوص متلبس استفاده کنی؛ بلکه به خاطر این است که معمولاً با این که مشتق برای اعم است، وقتی مطلق بیاید از آن خصوص متلبس به ذهن می‌آید. خصوص متلبس به ذهن آمدن عند الاطلاق، غیر از این است که برای خصوص متلبس وضع شده باشد. بعضی وقت‌ها با این که لفظ عام است، ولی عند الاطلاق بخش خاصی از آن به ذهن می‌آید. من گاهی مثال می‌زنم به این که گفته شود «حرام گوشت فلان». اگر خانم ما در کنار ما نشسته باشد، حرام گوشت است. اما آیا از این جمله او به ذهن می‌آید؟ اگر به او حرام گوشت بگویی، باید از او عذرخواهی کنی؛ با این که حرام گوشت هست؛ ولی هنگام اطلاق حرام گوشت، حیوانات به ذهن می‌آیند و لذا اگر بالای منبر بگویند که اگر یک نخ موی حرام گوشت در لباستان باشد نمازتان باطل است، تا حالا هیچ کس مراجعه نکرده و بگویند همیشه مویی از خانم من در لباسم هست؛ با این که خانم حرام گوشت است. اصلاً ذهنش نمی‌رود به آن تا سؤال کند. وقتی لفظ حرام گوشت را می‌شنوند ذهنش به گربه و سگ و حیوانات حرام گوشت می‌رود. این بنده خدا این را می‌خواهد بگوید: اگر خصوص متلبس می‌آید و به طوری که اگر یک چیزی که منقضی شده اطلاق مشتق بکنیم، می‌شود تضاد، به خاطر اطلاق از آن خصوص متلبس می‌آید؛ نه این که وضع شده باشد برای متلبس. یعنی خلاصه می‌خواهد بگوید اعم است؛ ولی خب فرد خاصی تبادر می‌کند. اگر این اشکال را بپذیریم، ولو این که در برگه نوشته‌ام که این، هجمه به دلیل سوم است، ولی هم تبادر (دلیل اول) را زیر سؤال می‌برد و هم صحت سلب (دلیل دوم) را.

آقای آخوند (با توضیحی که ما می‌افزاییم) جواب می‌دهد. می‌فرماید شما می‌گویید خصوص متلبس به ذهن می‌آید عند الاطلاق؛ و الا وضع برای خصوص متلبس نشده است؛ می‌دانید این چه موقع درست بود؟ اگر کثرت استعمال مشتق در متلبس کثیر بود؛ غالبی بود؛ اغلبی بود؛ ولی اگر من به شما بگویم استعمال مشتق در منقضی عنه المبدأ، کمتر از متلبس نیست، شما چه می‌گویید؟ این که می‌گویید به خاطر اطلاق است، می‌دانید که اطلاق کثرت می‌خواهد. مثلاً الان در کشور ما فرش ماشینی بیشتر از فرش دست‌باف است. لذا ممکن است شخصی بگوید «من فرش خریدم»، ذهن ما به فرش‌هایی که خودمان داریم منتقل می‌شود. لذا است که فوراً می‌پرسیم از کدام فروشگاه خرید کردی. ممکن است فرش دست‌باف به ذهن نیاید؛ چون یکی غلبه دارد و در مساجد، حسینیه‌ها و خانه فرش دست‌باف خیلی کم هست؛ اما اگر غلبه نباشد، باز هم می‌توانیم بگوییم از اطلاق لفظ فرش، فرش ماشینی می‌آید؟ در مانحن فیه هم اگر غلبه نباشد در متلبس به مبدأ، نمی‌توانیم بگوییم به خاطر اطلاق است و حال این که می‌دانیم که در منقضی عنه المبدأ خیلی زیاد است. چه قدر روزانه ما چنین استعمالی را به کار می‌گیریم؟ آقای آخوند می‌گویند این نوع استعمال مجاز است؛ مستشکل می‌خواهد بگوید حقیقت است.

نتیجه آن که ما اولین هجمه به دلیل سوم را بیان کردیم و جواب آقای آخوند هم داده شد. این که می‌گوییم این چیزها به درد خیلی از جاها می‌خورد، به خاطر این است که ما تا یک انسباق به ذهنی دیدیم، نباید آن را نشان از وضع بگیریم؛ باید ببینیم این انسباق به خاطر وضع است، به قول این آقا اشتراط است یا به خاطر کثرت مورد است. این نکته‌ای است که خیلی از جاها پیش می‌آید.

عبارت ما چنین است: «و المحقق الخراسانی، بعد مقاله هذه (بعد از گفتار حاضر که همان اقامه سه دلیل برای اثبات اخصی بودن بود) اخذ فی الدفاع عما قال (شروع به دفاع از گفته خود کرده است). علی سبیل المثال (چون من همه عبارت کفایه را این جا نیاورده‌ام؛ اگر به کفایه دقت کنید می‌بینید که من آن را تلخیص کرده‌ام؛ چون احساس کردم این مقدار کفایت می‌کند. ایشان به عنوان مثال در دفاع از فقره اخیره در کلامش که همان دلیل سوم باشد که می‌گفت اگر اعمی بشویم باید در یک زمان به یک شخص هم عادل بگوییم و هم فاسق یا در یک زمان به یک مکان هم مسجد بگوییم و هم غیرمسجد، گفته است:) ان قلت لعل ارتکازها لاجل الانسباق من

الاطلاق لا الاشتراط^۱ (چه بسا کسی بگوید آقای آخوند، شاید ارتکاز مضاده (مرجع ضمیر «ها») و احساس تضاد (همین که می‌گویید منقضی به ذهن نمی‌آید و متلبس می‌آید) به خاطر انسباق بخش خاصی از لفظ از اطلاق لفظ است. یعنی انسباق خصوص متلبس از اطلاق لفظ؛ نه این‌که واقعاً شرط باشد برای خصوص متلبس. پس معنای این جمله به صورت ساده این است که درست است که خصوص متلبس می‌آید؛ اما اگر خصوص متلبس بیاید معنایش این است که لفظ هم برای خصوص متلبس است؟ در مثالی که زدم، آیا معنای این‌که هر وقت می‌گوییم «فرش»، «فرش ماشینی» به ذهن می‌آید، این است که «فرش» برای «فرش ماشینی» وضع شده و اگر آن را در فرش دست‌باف به کار بردیم مجاز است؟ انسباق بخش خاصی از معنا هنگام اطلاق لفظ، دلیل بر اشتراط و وضع لفظ برای خصوص متلبس نیست.) قلت (اگر شما این را بگویید، من هم این را می‌گویم) لایکاد یکون لذلک (یعنی این‌که شما می‌گویید. این تبارد، آن احساس مضاده، به خاطر انسباق از اطلاق نیست؛ به خاطر وضع است؛ چون اگر بخواهیم بگوییم به خاطر انسباق از اطلاق است، نه به خاطر وضع، غلبه می‌خواهد. مثل این‌که من وقتی می‌گویم فرش، فرش ماشینی به ذهن می‌آید، چون نود درصد فرش‌ها فرش ماشینی است. کثرت می‌خواهد؛ اما در مشتق به شما بگوییم که در منقضی عنه المبدأ هم الی ماشاءالله هست؛ منتها من آقای آخوند می‌گویم مجاز است و اعمی‌ها می‌گویند حقیقت است. لذا می‌گوید لایکاد یکون لذلک. انسباق، به خاطر اطلاق نیست به طوری که لفظ شما عام باشد.) لکثرة استعمال المشتق (در موارد انقضا، اگر اکثر نباشد. یعنی باید بگوید مثلاً در صد استعمال چهل یا پنجاه مورد (اگر بیشتر نباشد) در منقضی عنه المبدأ است؛ اما مجاز است؛ در حالی‌که اگر می‌خواستید بگویید به خاطر اطلاق است، نه به خاطر وضع، باید در منقضی عنه المبدأ اقلیت می‌بود تا بگوییم در خصوص متلبس زیاد به کار می‌رود.)

کسی می‌گوید که آقای آخوند، اگر واقعاً به قول شما مشتق در منقضی عنه المبدأ به وفوق استعمال می‌شود، بگویید وضع شده برای اعم؛ و الا شما بگویید مثلاً پنجاه درصد، شصت درصد استعمالات در مشتق در منقضی عنه المبدأ است و در عین حال بگویید وضع شده برای خصوص صحیح، به نظر شما این خلاف حکمت نیست؟ مثلاً اگر واقعاً کلمه اسد در معنای «رجل شجاع» به اندازه اسد در «حیوان مفترس» به کار برود یا بیشتر از آن، چرا

^۱ . بنده خدایی گفتم به جدم قسم خیلی راحت‌تر می‌شد عبارت نوشت؛ ولی اگر ایشان راحت نوشته بود، کتابش کتاب درسی نمی‌شد و آن وقت کفایه کفایه نمی‌شد.

می‌گویید مخصوص حیوان مفترس است؟ حکمت اقتضا می‌کند که بگویید برای هردو است؛ یا به نحو مشترک لفظی یا به نحو مشترک معنوی (البته بحث ما در مشترک معنوی است و این که یک جامع درست کنیم). چرا می‌گویید که با این که زیاد در منقضی عنه به کار می‌رود مجاز است؟

ایشان این را هم جواب می‌دهد. می‌فرماید که اگر دلیل داشته باشیم چه؟ ما که بیهوده نمی‌گوییم خصوص متلبس. دیروز سه دلیل آوردیم. وقتی سه دلیل برای خصوص متلبس آورده‌ایم، این که شما بعد از کار میدانی به این رسیده‌ای که ۴۵ یا ۵۰ درصد یا بیشتر از مشتقات در اعم به کار رفته است، نمی‌تواند آن دلیل‌ها را زیر سؤال ببرد. وقتی دلیل اقامه می‌کنیم برای خصوص متلبس، باید بگوییم مجاز است؛ خیلی هم وحشت نکنیم. اگر کسی در کلام عرب کار کرد و دید لفظ اسد مثلاً شصت درصد در «رجل شجاع» به کار می‌رود و چهل درصد در «حیوان مفترس» و در عین حال دلیل داشته باشد که این لفظ مربوط به «حیوان مفترس» است و در رجل شجاع به خاطر مشابهت است، باید بگوید وضع شده است برای اعم؟ یا بگوید وضع شده است برای خصوص «حیوان مفترس»؛ البته زیاد هم در غیر «حیوان مفترس» به کار می‌رود. گفته می‌شود در زبان عرب مجاز خیلی وجود دارد. این را هم گفته‌اند. البته من خیلی نمی‌توانم این را بپذیریم و باید دید چه قدر پشت این ادعا کار میدانی صورت گرفته است. به هر حال در افواه و کتاب‌ها هست که زبان عرب پر از مجاز است. اگر این باشد که این صرف استبعاد است.

اصلاً از این موارد می‌گذریم و چیز دیگری می‌گوییم. درست است که در منقضی عنه المبدأ زیاد به کار می‌رود؛ اما معمولاً یک نشانی از ماضویت دارد. مثلاً شخص در گذشته یک حالتی داشته و الان هم به کار می‌برند در حق او؛ مثلاً این که به امام رضا علیه السلام غریب گفته می‌شود. با وجود این که هیچ زمانی نیست که دور ضریح ایشان خالی باشد، معلوم است که این به اعتبار منقضی عنه المبدأ است. من مثال به رأفت ایشان نزد؛ چون الان هم ایشان متلبس به رأفت است؛ اما غربت و مظلومیت ایشان به اعتبار گذشته است؛ حتی نمی‌گوییم مجاز است؛ چون به اعتبار گذشته به کار می‌بریم. عربی هم بخواهیم بگوییم باید یک «کان» یا مشابه آن بیاوریم. اگر این باشد خیلی از مواردی که فکر می‌کنیم مجاز است دیگر مجاز نیست.

نتیجه آن که یک اشکال با این شکلی که شما می‌گویید استعمال در منقضی عنه المبدأ زیاد است و همه موارد آن هم مجاز است، این خلاف حکمت وضع است. آقای آخوند جواب داد که اولاً استبعاد نکن. بالأخره واضح مصلحت دیده. به علاوه ما دلیل آوردیم برای خصوص متلبس. این سومی هم که ملاحظه کردید. این مورد سوم

با این که آقای آخوند فرموده و من هم برای شما خوب توضیح دادم، ولی مشکل دارد. هم‌اکنون عبارت را به شما تحویل می‌دهیم تا شاید در آینده اشکالات آن را بررسی نمودیم: «ان قلت (دوم) علی هذا یلزم ان یکون (در غالب یا اغلب مجاز و این بعید است و چه بسا با حکمت وضع سازگاری نداشته باشد. وضع باید طوری وضع کند که مجاز زیاد نشود). قلت (۱): ان مجرد استبعاد غیر ضائر بعد مساعده الوجوه المتقدمه علیه (وقتی ما سه دلیل برای خصوص متلبس آوردیم دیگر شما چه می‌گویید؟ این اولاً. ثانیاً: ان ذلك انما یلزم لو لم یکن استعماله فیما انقضی بلحاظ حال التلبس (به لحاظ گذشته. با این که واقعاً به لحاظ حال تلبس میسر است). فیراد من «جاء الضارب ، أو الشارب» (با این که ضرب و شرب هم منقضی شده مراد) الذی کان ضارباً و (کان) شارباً (یا امام رضای غریب، یعنی امام رضایی که کان غریباً. این که دیگر مجاز نیست. می‌گفتیم که اگر کان بیاورند یا نسبت به آینده سیکون بیاورند (فلان سیکون طیباً) این دیگر مجاز نیست. کان و سیکون و ... از مجاز خارج می‌کند).

یکی از دوستان سؤال کردند که این وجه دوم (ان ذلك انما یلزم...) به ضرر آقای آخوند است و حرف آقای آخوند به هم می‌ریزد. حالا اگر دوستان این را ندیده باشند و توارد خاطرین هم باشد، آقایان این را گفته‌اند. مثلاً گفته‌اند این از محل بحث خارج است. محل بحث این نبود که با کان و سیکون آن را دست بکنیم. این اگر باشد که مجاز هم نیست. اگر من بگویم امام رضایی که «کان غریباً»، مجاز است؟ شما پای کان و سیکون را وسط می‌کشید که تعداد مجازها را کم کنید؛ ولی از محل بحث خارج می‌شوید. منتها این‌ها چون ثمره فقهی ندارد و ما هم در این دوره می‌خواهیم به قدر متیقین‌ها اکتفا کنیم، من این‌ها را وارد نمی‌شوم؛ و الا در دور قبل این‌ها را تذکر داده ایم.

جمع‌بندی سخن این که آقای آخوند به سه دلیل مطلقاً اخصی است. نکته‌ای که جالب بود و متمم کار است، این است که آقای آخوند وقتی که مطلبش را می‌فرماید، در انتها می‌خواهد از یک مطلب رفع توهم کند. می‌فرماید متأسفانه بعضی از بزرگان در مسئله تفصیلاتی دارند که من برای شما بعضاً آدرس داده‌ام که می‌توانید نگاه کنید. مثلاً فرق گذاشته‌اند بین لازم و متعدی؛ فرق گذاشته‌اند بین آن‌جایی که از ذات صفت منقضی بشود، به قول علما مبدأ منقضی بشود، ولی به ضد هم متلبس نشود با آن‌جایی که به ضد متلبس بشود. گفته‌اند اگر متلبس به هیچ چیز نشد، آن‌جا می‌توانیم از این لفظ استفاده کنیم؛ از همان مشتق قبلی؛ ولی اگر به ضد تبدیل شد دیگر خیر. مثالی که در گذشته داشتیم این بود که یک مکانی مسجد است و ساختمان آن سالم است و نماز جماعت در آن اقامه می‌شود و پس از مدتی خراب می‌شود و حتی متروکه می‌شد؛ اما تبدیل به چیز دیگری نمی‌شود؛ نه کوچه

می‌شود، نه خیابان، نه پارک، نه شهرداری. این‌جا می‌توانیم بگوییم مسجد است؛ یعنی الان مسجد است. وقتی اعمی شدیم معنایش این است که با این‌که انقضی عنه المسجدیه؛ چراکه در آن نماز خوانده نمی‌شود و رفت‌وآمدی هم در آن نیست و در و پنجره و دیوار آن هم رفته است؛ ولی به چیز ضد تبدیل نشده است. این‌جا گفته‌اند می‌توانیم بگوییم مسجد؛ ولی اگر آمدند و ساختمانی در آن ساختند یا آن را به پارک تبدیل کردند، یا آن را خیابان کردند و جاده کشیدند، این‌جا چون ضد آمده است، دیگر نمی‌توانیم بگوییم مسجد؛ این‌جا دیگر عرب همراهی نمی‌کند. این تفصیل را داده‌اند. آقای آخوند می‌فرمایند که باید حواست را جمع کنی. این‌ها تفاوتی در مسئله ایجاد نمی‌کند. ما نمی‌گوییم مجازاً نمی‌توان اطلاق کرد. ما که اخصی هستیم می‌گوییم مجازاً می‌شود؛ اما روی حقیقت آن حرف داریم. اگر یادتان باشد، بخشی از آن را ما دیروز هم اشاره کردیم، در واقع ممکن است بگوییم بخشی از این‌ها لم ینقض عنه المبدأ. در همین مثال مسجد (که جای کار علمی در آن وجود دارد) سؤال می‌کنیم که اگر نماز در آن خوانده نشود و درب و پنجره و ... هم برداشته شود، می‌توان گفت انقضی عنه المبدأ؟ مگر مسجد چه بود؟ اگر یک زمینی وقف مسجد کنند و دو رکعت نماز هم بخوانند و هیچ کار در این مسجد نکنند، این مسجد نیست؟ این مسجد است. گویا در بعضی از روایات هم دارد که اگر کسی مسجدی بسازد خدا یک بیتی در بهشت درست می‌کند حتی اگر این مسجد مثل یک لانه مرغ باشد.

آقای آخوند می‌گوید ما می‌گوییم مشتق برای خصوص متلبس وضع شده است و تفصیل هم نمی‌دهیم. فقط باید به اختلاف مشتقات را در مبادی التفات داشت. یک چیزی هم ما اضافه کردیم: اختلاف مشتقات در تلبس. الان همین مثال مسجد، هنوز تلبس دارد. اگر می‌بینید ساختمانی که خراب شده و خیابان و پارک نشده، به آن مسجد می‌گویند فکر نکنید مشتق برای اعم است؛ مشتق برای خصوص متلبس است؛ ولی این‌جا هنوز تلبس هست. بله، اگر آن را به پارک یا خیابان تبدیل کردند دیگر متلبس نیست و مشتق اطلاق نمی‌شود.

ما در آینده دو کار مهم داریم: یکی ادله مخالفین (ادله اعمی‌ها) و دیگر نقد دلیل آقای آخوند. اگر قبول داریم بگوییم قبول داریم و اگر تأملی داریم، آن را نقد بکنیم؛ البته از آن‌جا که دلیل اخصی‌ها فقط این سه نیست (من در دور سابق مقداری تتبع کردم و تا حدود پنج دلیل پیدا کردم) پیش از این دو مطلب به دو دلیل دیگر از ایشان (ولو خارج از کفایه هستند) اشاره خواهیم نمود.

الحمد لله رب العالمین.